

# کتاب دانیال - شماره یکصد و پنجاه

تفسیر حزقیال ۳۷ و ارتباط آن با ایام آخر

Jeff Pippenger

2024-03-21

پس از اینکه حزقیال فرایند یکی شدن دو ملت را توصیف می‌کند، سپس اعلام می‌کند که داوود پادشاه بر آن ملت حکومت خواهد کرد و اینکه او با آنان عهد خواهد بست و خیمه او در میان ایشان خواهد بود.

دیگر خود را با بت‌هایشان، یا با رجاساتشان، یا با هیچ‌یک از تعدیاتشان آلوده نخواهند ساخت؛ بلکه من ایشان را از همه مکان‌های سکونتشان که در آن‌ها گناه کرده‌اند نجات خواهم داد و ایشان را پاک خواهم ساخت؛ پس قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. و داوود بندهام بر ایشان پادشاه خواهد بود؛ و همه یک شبان خواهند داشت؛ در احکام من راه خواهند رفت، و فرایض مرا نگاه داشته، آن‌ها را به‌جا خواهند آورد. و در سرزمینی که به یعقوب بندهام داده‌ام، جایی که پدران شما ساکن بوده‌اند، ساکن خواهند شد؛ ایشان و فرزندان‌شان و فرزندان فرزندان‌شان تا ابد در آن خواهند زیست؛ و داوود بندهام تا ابد سرور ایشان خواهد بود. افزون بر این، با ایشان عهد صلحی خواهم بست؛ آن با ایشان عهدی جاودان خواهد بود؛ ایشان را برقرار خواهم ساخت و ایشان را افزون خواهم گردانید، و قدس خود را تا ابدالآباد در میان ایشان خواهم نهاد. خیمه‌گاه من نیز با ایشان خواهد بود؛ آری، من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. و امت‌ها خواهند دانست که من، خداوند، اسرائیل را تقدیس می‌کنم، هنگامی که قدس من تا ابدالآباد در میان ایشان باشد. حزقیال ۳۷:۲۳-۲۸.

باب سی‌وهفتم کتاب حزقیال شرحی بسیار مفصل از مهر کردن صد و چهل و چهار هزار ارائه می‌دهد. دو چوب که قرار است هنگامی که الوهیت با انسانیت متحد می‌شود، به یک قوم واحد بدل شوند، و پادشاهی بر ایشان خواهد بود. آن قوم واحد همان کلیسای خدا در آخرالزمان است که همان صد و چهل و چهار هزارند. این دو چوب همان دو دوره پراکندگی پادشاهی‌های شمالی و جنوبی اسرائیل‌اند. این دو چوب همان کسانی‌اند که پولس آنان را «بدن» می‌نامد، در حالی که مسیح را نیز «سر» آن بدن معرفی می‌کند. حزقیال «سر» پولس را «پادشاه داوود» و «بدن» را «یک قوم واحد» معرفی می‌کند.

در پیامی که در سال ۱۸۵۶ به جنبش ادونتیست عرضه شد، چنان‌که در مجموعه ناتمام هیرام ادسون در همان سال درباره «هفت بار» نمایان است، ادسون نبوت شصت‌وپنج سال هفتم اشعیا را به‌منزله نقطه مرجع کتاب مقدسی برای نقاط آغاز هر دو دوره «هفت بار» ذکر می‌کند. این نبوت زمانی شصت‌وپنج‌ساله در بافتی رازآمیز جای گرفته است، همانند فرازهایی در کتاب مکاشفه که می‌گوید: «آن‌که گوش دارد، بشنود.» اگر چشمانی ببینا و گوش‌هایی شنوا دارید، در آن فراز چیزی بسیار شگفت‌انگیز نهفته است.

زیرا سر سوریه دمشق است و سر دمشق رصین؛ و تا شصت و پنج سال دیگر افرایم چنان درهم شکسته خواهد شد که دیگر قومی نباشد. و سر افرایم سامره است و سر سامره پسر رملیا. اگر ایمان نیاورید، یقیناً برقرار نخواهید ماند. اشعیا ۸:۷، ۹.

نبوت شصت‌وپنج‌ساله در ۷۴۲ پیش از میلاد آغاز شد، و در خلال همان شصت‌وپنج سال، نوزده سال بعد، در ۷۲۳ پیش از میلاد، پادشاهی شمالی اسرائیل به دست آشور به اسارت برده شد، و چون آن سال‌ها در ۶۷۷ پیش از میلاد به پایان رسید، منسی به دست بابل اسیر گردید. آن شصت‌وپنج سال

همچنین در تحقق پایان پراکندگی‌های آن دو قوم، که در روایت حزقیال بنا بود به یک چوب تبدیل شوند، نمایان شد. آن‌ها به ترتیب ۱۷۹۸، ۱۸۴۴ و ۱۸۶۳ را نشان می‌دادند. در آیاتی که پیام مردود شده در ۱۸۶۳ را مشخص می‌کنند، مکاشفه‌ای نبوی خاص وجود دارد که در آن نبوت صورت‌بندی شده است.

مکاشفه این است که «سر» یک ملت، پایتخت آن است و «سر» پایتخت، پادشاه است. برای این مکاشفه دو شاهد می‌آورد و سپس تمام نبوت و مکاشفه را با این معما به پایان می‌برد که: «اگر باور نکنید، بی‌گمان پابرجا نخواهید شد.» اگر باور نداشته باشید که پادشاه سر است و اینکه سر همان پایتخت است، آنگاه پابرجا نخواهید شد.

قومی که در بیان حزقیال از پیوستن دو چوب‌دست پادشاهی‌های شمالی و جنوبی پدید می‌آید، می‌بایست پادشاهی داشته باشد، که رأس است، یعنی پایتخت آن قوم. تمام این فراز از حزقیال ناظر است به ویژگی‌های نبوی مهر شدن یکصد و چهل و چهار هزار تن، که نمایانگر پیوند الوهیت با بشریت در دوران به صدا درآمدن هفتمین شیپور اسلام وای سوم است.

روزهای نواخته شدن شیپور هفتم، در باب دهم مکاشفه، از زمانی آغاز شد که قرار بود «دیگر زمانی در کار نباشد»، که همان ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ بود، هنگامی که فرشته سوم رسید. در آن هنگام یوحنا تلخی آن تاریخ را چشید، و همان‌جا به او گفته شد که هیکل را اندازه بگیرد، اما از تاریخ هزار و دویست و شصت سال پایمال شدن قدس و لشکر صرف‌نظر کند، زیرا آن دوره به غیریهودیان داده شده بود.

و آن فرشته‌ای که دیدم بر دریا و بر زمین ایستاده است، دست خویش را به سوی آسمان برافراشت، و به آن که تا ابدالآباد زنده است، که آسمان و آنچه در آن است، و زمین و آنچه در آن است، و دریا و آنچه در آن است آفرید، سوگند یاد کرد که دیگر زمانی نخواهد بود؛ لیکن در ایام صوت فرشته هفتم، هنگامی که بانگ دادن را آغاز کند، سر خدا به انجام خواهد رسید، چنان‌که آن را به بندگان خویش، انبیا، اعلام کرده است. و آن صوت که از آسمان شنیدم، بار دیگر با من سخن گفت و گفت: برو و آن کتابچه گشوده را که در دست آن فرشته‌ای است که بر دریا و بر زمین ایستاده است، بگیر.

و نزد آن فرشته رفتم و بدو گفتم: طومار کوچک را به من بده. او به من گفت: بگیرش و بخورش؛ که شکمت را تلخ خواهد ساخت، اما در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود. پس طومار کوچک را از دست فرشته گرفتم و آن را خوردم؛ و در دهانم چون عسل شیرین بود، و چون آن را خوردم، شکمم تلخ شد. و او به من گفت: تو باید باز بار دیگر در برابر قوم‌های بسیار و ملت‌ها و زبان‌ها و پادشاهان نبوت کنی. و به من نپی داده شد همانند عصا؛ و فرشته ایستاده گفت: برخیز و هیکل خدا و مذبح و آنان را که در آن پرستش می‌کنند اندازه بگیر. اما صحن بیرون هیکل را واگذار و آن را مسنج، زیرا به غیریهودیان سپرده شده است؛ و آنان شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند کرد. مکاشفه ۱۰:۵ تا ۱۱:۲.

معبدی که یوحنا قرار بود در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ اندازه‌گیری کند، همان معبدی بود که عابدان «در آن» بودند. صحن باید کنار گذاشته می‌شد. معبدی که مذبحی دارد و در آن عابدان نیز حضور دارند، همان بخش قدس قدس سرای آسمانی است. در صحن مذبحی بود، اما آن باید کنار گذاشته می‌شد؛ پس تنها مذبح دیگر در قدس سرای خدا، مذبح یخور است که در بخش قدس قرار دارد. در هنگام آمدن فرشته سوم در ۱۸۴۴، که نمونه آمدن فرشته سوم در آغاز زمان مهر کردن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود، معبد فقط از دو بخش تشکیل می‌شد.

قدس نماد کلیسا بود؛ کلیسایی که پولس آن را بدن می‌داند، و قدس‌الاقداس نماد سر بدن بود. قدس نماد بشریت است و قدس‌الاقداس نماد الوهیت. مذبح، و دودی که از آن برمی‌خاست و به قدس‌الاقداس وارد می‌شد، نمایانگر نقطه‌ای است که در آن بشریت با الوهیت پیوند می‌خورد. بشر

تنها به واسطه ایمان می‌تواند به قدس‌الاقداص وارد شود، اما تجربه مؤمنان در قدس قرار دارد. آنجا باید از کلام خدا تغذیه کنند، چنان‌که نان‌های بر میز نان حضور نماذ آن‌اند. آنجا باید نور خود را در برابر مردم بتابانند و پدر آسمانی خویش را تمجید کنند، چنان‌که چراغدان هفت‌شاخه، که گفته شده نماینده کلیساست، بدان دلالت می‌کند. آنجا باید با الوهیت پیوند یابند، آنگاه که دعاهایشان به همراه استحقاقات مسیح به خود حضور الهی فراز می‌شود.

از 1798 تا 1844، معمار معبد، معبدی از انسانیت را برپا کرد که قصد داشت آن را با معبد الوهیت خود درآمیزد، اما بشریت شورید. از سال 2001، او بار دیگر در حال برپا کردن معبد انسانیت است که به صورت «یک‌صد و چهل و چهار هزار» نمایانده می‌شود. به گفته حزقیال، «پادشاه داوود» بر آن ملت سلطنت خواهد کرد؛ ملتی که از دره‌ای از استخوان‌های خشک و مرده لائودیکیان به سپاهی نیرومند دگرگون می‌شود و با فرارسیدن قانون نزدیک‌الوقوع یکشنبه، چون بیرقی برافراشته می‌گردد.

پادشاهی جنوبی یهودا همان جایی بود که شهر پایتخت، اورشلیم، قرار داشت، و قوم، پادشاه و پایتخت نمایانگر «سر» اند. «هرآینه اگر ایمان بیاورید، استوار خواهید شد.» در نسبت میان پادشاهی‌های شمالی و جنوبی، یهودا «سر» بود، زیرا پایتخت در آن بود؛ همان شهری که خداوند برگزید تا نام خود را در آن بنهد. پادشاهی شمالی «پیکر» بود. به سبب ارتداد سلیمان، خداوند دشمنانی بر ضد سلیمان برانگیخت. یکی از آن دشمنان یربعام بود که نخستین پادشاه پادشاهی شمالی منقسم اسرائیل شد.

و یربعام پسر نیاط، آفرایمی از صرده، خادم سلیمان، که نام مادرش زروعه بود، زنی بیوه، همان او بر ضد پادشاه دست برافراشت. و این بود سبب اینکه بر ضد پادشاه دست برافراشت: سلیمان ملو را بنا کرد و رخنه‌های شهر داوود، پدرش، را مرمت نمود. و یربعام مردی نیرومند و دلیر بود؛ و چون سلیمان دید که آن جوان کوشاست، او را بر تمامی کارهای خانه یوسف گماشت. و در همان زمان، چون یربعام از اورشلیم بیرون می‌رفت، نبی، اخیای شیلونی، او را در راه یافت؛ و اخیای شیلونی جامه‌ای نو بر تن داشت؛ و آن دو در صحرا تنها بودند. آنگاه اخیای جامه نو را که بر تنش بود، گرفت و آن را به دوازده پاره درید؛ و به یربعام گفت: ده پاره را برای خود بگیر، زیرا خداوند، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: اینک، من پادشاهی را از دست سلیمان خواهم درید و ده سبط را به تو خواهم داد؛ (لیکن به خاطر بندهام داوود و به خاطر اورشلیم، شهری که از میان همه اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، او یک سبط خواهد داشت.)

از آن رو که مرا ترک کرده‌اند و عشتاروت، الهه صیدونیان، و کموش، خدای موآبیان، و ملکوم، خدای بنی‌عمون را پرستیده‌اند، و در راه‌های من سلوک نموده‌اند تا آنچه را در نظر من درست است به‌جا آورند و فرایض و احکام مرا نگاه دارند، چنان‌که داوود، پدر او، کرد. لیکن تمامی پادشاهی را از دست او نخواهم ستاند؛ بلکه او را به خاطر داوود بندهام، که او را برگزیدم زیرا فرامین و فرایض مرا نگاه داشت، در تمامی ایام عمرش حاکم خواهم ساخت. اما پادشاهی را از دست پسرش خواهم گرفت و آن را به تو خواهم داد، یعنی ده سبط. و به پسرش یک سبط خواهم داد تا داوود بندهام در اورشلیم، شهری که برای نهادن نام خویش برگزیده‌ام، همواره چراغی در حضور من داشته باشد. اول پادشاهان 36-11:26.

ملتی که با پیوستن دو چوب به دست حزقیال پدید آمد، مقرر بود «داوود» پادشاهش باشد، و داوود از اورشلیم، پایتختی که خدا برگزید تا نام خویش را در آن قرار دهد، حکم می‌راند. ده سبط شمالی نماذ تن بودند، و اورشلیم نماذ سر بود. به سبب گناهان منسی، یهودا در سال ۶۷۷ پیش از میلاد به اسارت به بابل برده شد، و بدین‌سان پراکندگی «هفت زمان» علیه پادشاهی جنوبی آغاز گردید. در آن زمان خداوند اورشلیم را رد کرد.

با این همه، خداوند از شدت خشم عظیم خود، که به سبب همه تحریکاتی که منسی او را بدان تحریک کرده بود، بر ضد یهودا افروخته شده بود، بازنگشت. و خداوند گفت: یهودا را نیز از حضور خود دور خواهم کرد، چنان که اسرائیل را دور کردم، و این شهر، اورشلیم، را که آن را برگزیده‌ام، و آن خانه را که گفتم نام من در آن خواهد بود، طرد خواهم کرد. دوم پادشاهان ۲۶:۲۳، ۲۷.

«خانه» ای در اورشلیم جایی بود که او برگزید نام خود را در آن قرار دهد، و شهر و آن خانه طرد شدند، اما وعده‌ای از سوی زکریا داده شد که خداوند بار دیگر اورشلیم را برگزیند.

آنگاه فرشته خداوند در پاسخ گفت: ای خداوند لشکرها، تا به کی بر اورشلیم و بر شهرهای یهودا رحمت نخواهی فرمود، که در این هفتاد سال بر ایشان غضبناک بوده‌ای؟ و خداوند فرشته‌ای را که با من سخن می‌گفت، به سخنانی نیکو و تسلی‌بخش پاسخ داد. پس فرشته‌ای که با من گفتگو می‌کرد به من گفت: ندا درده و بگو: خداوند لشکرها چنین می‌فرماید؛ من برای اورشلیم و برای صهیون با غیرتی عظیم غیرت می‌ورزم. و با امت‌های آسوده به شدت خشمگینم؛ زیرا که من اندکی خشمگین بودم و ایشان مصیبت را تشدید کردند. از این رو خداوند چنین می‌فرماید: با رحمت‌ها به اورشلیم بازگشته‌ام؛ خانه من در آن بنا خواهد شد، می‌فرماید خداوند لشکرها، و ریسمان اندازه‌گیری بر اورشلیم کشیده خواهد شد.

باز ندا ده و بگو: چنین می‌فرماید خداوند لشکرها: شهرهای من به سبب وفور نعمت بار دیگر گسترش خواهند یافت؛ و خداوند باز صهیون را تسلی خواهد داد و باز اورشلیم را برخواهد گزید. آنگاه چشمان خود را برافراشتم و نگریستم، و اینک چهار شاخ. به فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت گفتم: این‌ها چیستند؟ او پاسخ داد: این‌ها شاخ‌هایی‌اند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته‌اند. و خداوند چهار نجار به من نشان داد. آنگاه گفتم: این‌ها برای چه آمده‌اند؟ او گفت: آن‌ها شاخ‌هایی‌اند که یهودا را چنان پراکنده ساختند که هیچ‌کس سر خود را برنیفراشت؛ اما اینان آمده‌اند تا ایشان را به هراس اندازند، تا شاخ‌های امت‌ها را بیفکنند، همان‌هایی که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشتند تا آن را پراکنده سازند.

باز بار دیگر چشم‌های خود را بلند کردم و نگریستم، و اینک مردی با ریسمان اندازه‌گیری در دست داشت. پس گفتم: به کجا می‌روی؟ او به من گفت: برای اندازه‌گیری اورشلیم، تا ببینم پهنای آن چیست و درازای آن چیست. و اینک، فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت بیرون رفت، و فرشته‌ای دیگر بیرون آمد تا به استقبال او برود، و به او گفت: بشتاب، با این جوان سخن بگو و بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و چارپایان درونش، چون شهرهای بی‌دیوار مسکون خواهد شد؛ زیرا من، خداوند می‌فرمایم، برای او دیواری از آتش به گرداگرد خواهم بود، و در میانش جلال خواهم بود. هان، هان، بیرون آید و از سرزمین شمال بگریزد، خداوند می‌فرماید؛ زیرا من شما را چون چهار باد آسمان پراکنده ساخته‌ام، خداوند می‌فرماید. ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رهایی ده. زیرا چنین می‌فرماید خداوند لشکرها: پس از جلال، او مرا نزد آن قوم‌هایی که شما را غارت کردند فرستاده است؛ زیرا هر که به شما دست زند، به مردمک چشم او دست زده است.

زیرا، اینک، دست خویش را بر ایشان تکان خواهم داد و ایشان غنیمت‌بندگان خویش خواهند شد؛ و خواهید دانست که خداوند لشکرها مرا فرستاده است. بسرای و شادی کن، ای دختر صهیون، زیرا اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهم شد، می‌گوید خداوند. و در آن روز قوم‌های بسیار به خداوند خواهند پیوست و قوم من خواهند شد؛ و در میان تو ساکن خواهم شد، و تو خواهی دانست که خداوند لشکرها مرا نزد تو فرستاده است. و خداوند یهودا را - که نصیب اوست - در زمین مقدس به میراث خواهد گرفت و بار دیگر اورشلیم را برخواهد گزید. خاموش باشید، ای تمامی بشر، در حضور خداوند، زیرا او از مسکن قدس خویش برخاسته است. زکریا ۱:۱۲-۱:۱۳.

وعده‌های خداوند مبنی بر اینکه بار دیگر اورشلیم را برگزیند زمانی تحقق یافت که اسرائیل باستان پس از اسارت در بابل، اورشلیم را بازسازی کرد؛ اما پیامبران بیش از آنکه درباره روزگاری که خود در آن می‌زیستند سخن گفته باشند، درباره روزهای آخر سخن گفته‌اند. خداوند در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ «از هیکل مقدس خود» برخاست، هنگامی که او برخاست و از قدس به قدس‌القدس منتقل شد؛ و در آن هنگام «تمام بشر» می‌بایست در حضور خداوند «خاموش باشند»، زیرا روز کفاره ضدمونه فرا رسیده بود، مطابق با حقوق ۲:۲۰.

اما خداوند در هیکل مقدس خود است: تمام زمین در حضور او خاموش باشد. حقوق ۲:۲۰.

در آن زمان، در باب یازدهم مکاشفه، به یوحنا گفته شد که هیکل را اندازه بگیرد؛ که زکریا نیز بدان گواهی می‌دهد، آن‌گاه که «بار دیگر چشمان خود را برافراشت و نگریست، و اینک مردی را دید که ریسمان اندازه‌گیری در دست داشت». سپس زکریا گفت: «به کجا می‌روی؟» و یوحنا به زکریا گفت: «برای اندازه گرفتن اورشلیم، تا بینم عرض آن چیست و طول آن چه مقدار است.» تاریخ بازسازی اورشلیم پس از اسارت هفتادساله، و تاریخی که در ۱۷۹۸ آغاز شد اما با رسیدن فرشته سوم در ۱۸۴۴ به عصیان انجامید، هر دو، کاری را که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد، شناسایی می‌کنند.

پادشاهی جنوبی، شهر اورشلیم و پادشاه داود همگی «سر» هستند؛ جایی که سرشت خدا باید آشکار شود. پادشاهی شمالی نمایانگر «بدن» است، و هنگامی که خداوند اراده فرمود بار دیگر «بر اورشلیم ترحم کند» و «او را تسلی دهد» و باز او را «برگزیند»، او بدین وسیله مهر شدن یکصد و چهل و چهار هزار را نشان می‌دهد؛ امری که شامل به هم پیوستن استخوان‌های خشک و مرده لائودکیه، و پس از آن احیای آن استخوان‌ها و تبدیل شدنشان به سپاهی عظیم است.

آن کار در باب سی و هفتم کتاب حزقیال به وسیله پادشاهی‌های شمالی و جنوبی بازنمایی شده است، پادشاهی‌هایی که تمثیلی از کار تحقق وعده عهد برای نوشتن شریعت او بر دل‌ها و ذهن‌های صد و چهل و چهار هزار نفر را به نمایش می‌گذارند. از میان آن دو چوب، تنها یکی به‌عنوان سر شناخته می‌شود، و اگر ایمان داری، اگر چشمانت بیناست و گوش‌هایت شنواست، این امر چوب دیگر را به‌عنوان بدن مشخص می‌کند.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

بر آن بنیانی که خود مسیح نهاده بود، رسولان کلیسای خدا را بنا کردند. در کتاب مقدس، تمثیل برپا کردن هیکل، غالباً برای نشان دادن بنای کلیسا به کار می‌رود. زکریا به مسیح به‌عنوان «شاخه» اشاره می‌کند که باید هیکل خداوند را بنا کند. او از غیریهودیان به‌عنوان یاوران در این کار سخن می‌گوید: «آنان که از دورند، خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند کرد؛» و اشعیا اعلام می‌کند: «پسران بیگانگان، دیوارهای تو را خواهند ساخت.» زکریا ۱۲:۶، ۱۵؛ اشعیا ۶۰:۱۰.

درباره بنای این هیکل، پطرس می‌گوید: «نزد او، که سنگی زنده است و هرچند از سوی انسان‌ها مردود شد، اما نزد خدا برگزیده و گران‌بهاست، آمده‌اید؛ شما نیز، همچون سنگ‌های زنده، خانه‌ای روحانی بنا می‌شوید تا کاهنانی مقدس باشید و قربانی‌های روحانی مقبول نزد خدا را به‌وسیله عیسی مسیح تقدیم کنید.» اول پطرس ۲:۴، ۵.

در معدن سنگ جهان یهودیان و غیریهودیان، رسولان سخت می‌کوشیدند و سنگ‌ها را بیرون می‌آوردند تا بر شالوده بگذارند. پولس در نامه‌اش به ایمانداران افسس گفت: «پس اکنون شما دیگر بیگانگان و غریبان نیستید، بلکه هم‌وطنان مقدسان و از اهل خانه خدایید؛ و بر شالوده رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که خود عیسی مسیح حجر زاویه اصلی است؛ که در او همه بنا، که به‌نیکی به هم پیوسته است، رشد می‌کند تا در خداوند به هیکلی مقدس مبدل گردد؛ و شما نیز

در او با هم بنا می‌شوید برای مسکنی برای خدا به وسیلهٔ روح.» افسسیان ۲:۱۹-۲۲.

و به قرن‌تین چنین نوشت: «بر حسب فیض خدا که به من عطا شده است، چون معمار دانایی، بنیاد را نهاده‌ام و دیگری بر آن بنا می‌کند. اما هر کس مواظب باشد که چگونه بر آن بنا می‌کند. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند بنیانی جز آنچه نهاده شده است بگذارد، که همان عیسی مسیح است. و اگر کسی بر این بنیاد طلا، نقره، سنگ‌های گران‌بها، چوب، علف، گاه بنا کند، کار هر کس آشکار خواهد شد؛ زیرا آن روز آن را آشکار خواهد ساخت، چون به وسیلهٔ آتش مکشوف می‌شود. و آتش کار هر کس را خواهد آزمود که از چه جنس است.» اول قرن‌تین ۳: ۱۰-۱۳.

رسولان بر شالوده‌ای استوار بنا نهادند، یعنی همان صخرهٔ ابدی. به این شالوده، سنگ‌هایی را که از جهان برکنده بودند، آوردند. کار بنائیان بی‌مانع نبود. مخالفت دشمنان مسیح کار ایشان را بسیار دشوار ساخت. می‌بایست در برابر تعصب، پیش‌داوری و نفرت کسانی که بر شالوده‌ای باطل بنا می‌کردند، مقابله کنند. بسیاری از آنان که چون بنائیان کلیسا عمل می‌کردند، می‌توان ایشان را به سازندگان دیوار در روزگار نجمیا تشبیه کرد، که دربارهٔ ایشان نوشته شده است: «آنان که بر دیوار می‌ساختند، و باربران و بارگذاران، هر یک با یک دست به کار می‌پرداخت و با دست دیگر سلاحی در دست داشت.» نجمیا ۱۷:۴. اعمال رسولان، ۵۹۵-۵۹۷.